عرفان ستیزی در دوران عرفان گرایی

افراسیاب پور، علی اکبر

پیشگفتار

هزاره‏ی سوم باید«عصر عرفان‏گرایی»نام گیرد.در این عصر، وجدان عمومی جهان به حقیقت عرفان اقبال نشان می‏دهد،آثار مولانا در امریکا پرفروش‏ترین کتاب‏ها می‏گردد و...اما عجیب‏ است که در ایران کتاب‏ها،مقالات و سخنرانی‏هایی در مخالفت با عرفان به سبک اخباریون و شریعت‏فروشان قدیم،منتشر و هرگونه‏ توهین وتهمتی نیز رایج و جایز است.البته در ایران نیز موج‏ عرفان‏گرایی به پیش می‏رود و جوانان حتا از کتاب‏ها و ترجمه‏های‏ نامناسب عرفان بودایی،سرخ‏پوستی و مانند آن استقبال می‏کنند، زیرا راه‏های آشنایی با عرفان ایرانی را بر خود بسته می‏بینند.در این‏ اوضاع هیچ تدبیری اندیشیده نمی‏شود و گویی عده‏یی راضی هستند به قیمت انحراف جوانان هم که باشد،از مخالفت با عرفان ایرانی‏ دست برندارند.

نگارنده عقیده دارد که عرفان ایرانی از دیگر شاخه‏های عرفان‏ عمیق‏تر،راه‏گشاتر و کارآمدتر است و پاسخگوی نیازهای انسان‏ امروز و آینده است؛به همین دلیل کوشش دارد اندیشه‏های‏ ضدّعرفانی را نقد نموده و به این نیاز معنوی جوانان پاسخ دهد،اگر چه با بی‏مهری‏ها و بی‏منطقی‏ها مواجه شود.باید از اندیشه‏ی بلند پروفسور سید حسن امین قدردانی نمود که به این نیاز جوانان پاسخ‏ داده و اهمیت عرفان را در آینده‏ی ایران و جهان دریافته‏اند.

عرفان ستیزی

یکی از عرفان‏سیتیزی‏های معاصر در کتابی با نام«عرفان و انسان امروز»قابل مطالعه است که به تازگی از طرف موسسسه‏ی‏ تحقیقات و توسعه‏ی علوم انسانی با همکاری انجمن حکمت و فلسفه‏ی ایران(1384 در 167 صفحه)منتشر شده است.این کتاب‏ مجموعه‏ی یازده مصاحبه به کوشش مژگان ایلانلو است که‏ مصاحبه‏شوندگان در رشته‏های فلسفه،جامعه‏شناسی و زبان‏های‏ باستانی درس خوانده و در مورد عرفان نظر داده‏اند.البته چند تن از آنها استادانی برجسته هستند و به خوبی درباره‏ی عرفان اظهار نظر نموده‏اند،ولی چند نفر از آن‏ها نیز عرفان ستیزانه به عرفان و عرفای‏ ایرانی هجوم آورده‏اند.اکنون عین چند جمله از آن‏ها را تقدیم‏ می‏گردد:

یحیی یثربی:«این عیب بزرگ مولوی‏ست که در برابر مغول‏ سکونت کرد...مولوی هم سر مردم را به چیزهای دیگری گرم‏ می‏کند».(ص 25)

-«من معتقدم از عرفا در زمان گذشته به‏عنوان یک ابزار برای‏ حاکمان استفاده می‏برند».(ص 24)

-«غزالی می‏خواهد مردم خام و رام مشایخ و صوفیایی شوند که‏ در بسیاری از موارد،حیله‏گرانی بیش نبودند».(ص 24)

-«از مولوی گله کنیم که چرا این‏قدر بی‏تفاوت بود.دکتر شریعتی می‏گوید:او متنفذ بود و باید از این نفوذ استفاده می‏کرد و به جای آن همه سماع در خانه‏ی صلاح الدین زرکوب،قدری هم به‏ جامعه‏ی پیرامونش فکر می‏کرد.مولوی حد اقل می‏توانسته‏ روضه‏یی برای ایران آن روز بخواند.این حد اقل گلایه‏ی ما از اوست.حالا این آقا همه چیز را برای خودش حل کرده است و به‏ حقیقت رسیده که البته من معتقدم آن‏ها بیش‏تر با توهم مخلوط شده بود،اما باید به اطرافش هم نگاه می‏کرد».(ص 28)

-«اگر ما دین را جایگزین عرفان کنیم،هم اخلاق بهتری پیاده‏ خواهد شد،هم نسبت به جامعه حساسیت بیش‏تری خواهیم‏ داشت».(ص 29)

-«راه‏حل‏های عرفان هیچ‏کدام عملی نیست».(ص 29)

-«من معتقدم اساسا عرفان به درد کار سیاسی و اجتماعی‏ نمی‏خورد».

خشایار دیهیمی:«عرفان برای سیاست مشکل به وجود می‏آورد.قراردادهای اجتماعی را به هم می‏ریزد و احکامی صادر می‏کند که جامعه را مختل می‏کند».(ص 97)

-«عرفان مکتبی بدبینانه است و امید در آن جایی ندارد.و انسان بی‏امید هم پا به میدان مبارزه نمی‏گذارد».(ص 103)

-«عرفان اصلا نمی‏تواند پلی میان فرهنگ‏ها باشد».(ص 104)

اسفنیار نوایی:«عرفان محصول شکست‏ها و سرخوردگی‏های اجتماعی،سیاسی و اقتصادی فرد است».(ص 119)

عرفان ستیزی چرا؟

آشنایی با عرفان نیاز به شناخت و مطالعه‏ی بی‏غرضانه دارد.با معیارهای دنیای امروز نمی‏توان انسان‏های سده‏های پیش را محاکمه نمود.ایرادها این است که چرا مولوی و غزالی شورش‏ نکرده و مثلا در فواید انقلاب یا لیبرالیسم سخن نگفته‏اند!و یا این‏که شریعتی برآشفته که این عرفا چرا انقلاب سوسیالیستی‏ نکرده‏اند!گویی آن‏ها که چنین سخنانی گفته‏اند،خدمتی به جامعه‏ نموده و ایدئولوژی‏های انحصارگرایی مانند مارکسیسم،فاشیسم، نازیسم و نام‏های دیگر جدیدشان را که به‏وجود آورده‏اند،غیر از جنایت در حق بشریت کاری انجام داده‏اند؟و یا این‏که اگر از دین و علم،ایدئولوژی ساختند و وعده‏ی دروغین نجات بشریت سر دادند و عرفان را تحقیر کردند،غیر از خشونت و نفرت یادگاری به جا نهادند؟

هر جامعه‏یی با پیشرفت فرهنگی و افزایش آگاهی عمومی به‏ پیش می‏رود و تا فرهنگ عمومی بالا نرود،ستم و ستم‏پذیری‏ پابرجاست.حتا اگر یک ظالم هم با این شیوه‏های جاهلانه از بین‏ برود،ظالمی دیگر جای او را می‏گیرد،زیرا جامعه ستم‏پذیر است. عرفایی چون غزالی و مولوی به این نکته پی برده و همه کوشش‏ خود را در بالابردن سطح آگاهی عمومی و عمق‏بخشی به اندیشه‏ها صرف کردند و پیروز هم بودند.هر نوع توسعه‏یی بدون زیربنای‏ فرهنگی شعاری دروغین است.

عرفان نیرومندترین ذخیره‏ی فرهنگی را در اختیار دارد و می‏تواند راه را برای توسعه در همه‏ی زمینه‏ها هموار سازد.چنان‏که‏ در گذشته نیز همین نقش را در عین محدودیت کاملی که به آن دچار بوده،ایفا نموده است.مولوی در برابر مغولان شمشیر کشید،اما چشم‏بینا می‏خواهد،تا آن را ببیند،یعنی با عینک‏های سیاه‏ ایدئولوژی قابل دیدن نیست.شمشیر او مثنوی معنوی‏ست و مغولان را نیز شکست داد،زیرا آن‏ها برای فرهنگ ایران مرگ به‏ ارمغان آورند و مولوی فرهنگ و معنویت ایرانی را از دوره‏ی پیش‏ از مغول و از شرق تا غرب ایران جمع نمود.و با همان لباس عامیانه‏ به دوره‏ی بعد از مغول منتقل نمود.چه کسی از مولوی و غزالی‏ انقلابی‏تر و مردمی‏تر بوده است؟کسانی که با این شعارهای پوچ به‏ عرفان و فرهنگ ایران توهین می‏کنند در زندگی فردی و اجتماعی‏ هرگز به شعارهای توخالی خود نیز عمل نکرده‏اند.البته همان‏ شمشیر را هم عرفا و صوفیه برداشتند و پیری چون نجم لدین کبری‏ در برابر شکست مغولان شجاعانه شهید شد.اگر ناآگاهانه می‏گویند: «عرفان پلی میان فرهنگ‏ها نیست».تمدن جدید غرب مدت‏هاست‏ که از زبان دانشمندانی چون مارتین لینگز فریاد می‏زند که:«عرفان‏ اسلامی در واقع چیزی از نوع پلی میان شرق و غرب است».(عرفان‏ اسلامی چیست؟-ص 50)

انتقاد کرده‏اند که عرفان به درد کار سیاسی نمی‏خورد و یا محصول شکست‏ها و سرخوردگی‏هاست،درحالی‏که اوج عرفان در درخشان‏ترین و پیروزترین سده‏ها و سال‏های درخشش ایران و اسلام است و در پاسخ باید گفته شود که عرفان نه تنها به درد کار سیاسی می‏خورد،بلکه از مبنایی پیشرفته برخوردار است که حتا نقاط ضعف دموکراسی را نیز ندارد.به مبنای مترقی فکر سیاسی‏ عرفان که در عرفان ایرانی به کمال رسیده اشاره‏یی می‏شود:

عرفان دو بخش عملی و اساسی دارد:

1-بخش اجتماعی و سیاسی:براساس اصل«خدمت به خلق» و اصل«صدای خلق،صدای خداست».

2-بخش فری و دورنی:براساس«پاکسازی درون»و«شهود و اشراق باطنی».

با این دو بخش واصولی چون تسامح،مدارا با دشمنان،به‏ رسمیت شناختن مخالفان،صلح کل و مانند این‏ها از دموکراسی هم‏ جلوتر است.کسانی که در عرفان به دنبال استبداد می‏گردند،بهتر است تاریخ حکمت پادشاهان،فرهنگ پدرسالاری و حاکمیت‏ متشرعین ظاهرگرا را در قرون وسطی در غرب و قرون اسلامی در شرق مطالعه کنند.

اگر می‏خواهند نقش مثبت عرفان را در سیاست بنگرند به‏ شیوه‏ی حکومت و پایبندی به حقوق مردم و به رسمیت شناختن‏ مخالفان در دوران حاکمیت شخصیت‏هایی چون علی(ع)،گاندی و ماندلا نظر کنند که تمایلات عرفانی داشته‏اند.

یکی دیگر از تهمت‏ها این بود که عرفا از جامعه و مردم دور بوده‏ و به حل مشکل خود مشغول بوده‏اند.ضدّ این را هم ایراد گرفته‏ بودند که چرا عرفا ابزار برای حاکمان بوده‏اند،که هر دو نادرست‏ است.مردمی‏ترین گروهی که در ایران و اسلام سراغ داریم،عرفا و صوفیه بوده‏اند،آن‏ها از دست‏رنج خود استفاده کرده و مانند بسیاری‏ دیگر انگل و سرباز جامعه نبوده‏اند.همه‏ی آن‏ها در اجرای سیاست‏ عرفانی،«خدمت به خلق»در کنار محروم‏ترین اقشار مردم به خدمت‏ مشغول بوده‏اند.جنید شیشه‏گر،ابو حفص آهنگر،حمدون لباس‏شور و بقیه هم سرّاج،دقاق و بقلی و مانند آن بودند و شعارشان این بود که:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن‏ که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست

همین عرفا و صوفیه بزرگ‏ترین نهضت مردمی و انسانی را با عنوان عیاران،فتیان و جوانمردان برپا کردند و از اصناف و شغل‏های‏ پایین جامعه گروه‏هایی رزمنده تربیت کردند تا در جهت احقاق حقوق‏ مردم بپاخیزد.

فتوت چیست؟دادِ خلق دادن‏ به پای دستگیری ایستادن

فتوت‏نامه‏ها بخش مفصلی از ادبیات عرفانی و خدمات‏ جوانمردان بخش مفصل‏تری از تاریخ ایران را دربردارند.همین‏ جوانمردان در قرون متمادی،در زیر ظلم و ستم حاکمان،تسلای‏ خاطر محرومان بودند و فرهنگ انسانی و معنوی را زنده نگه‏ داشتند.

جوانمردی و لطف است آدمیت‏ همین نقش هیولایی مپندار

البته بدون ایراد نبودند،اما در مجموع مردمی‏ترین و آزادی خواهانه‏ترین حرکت اجتماعی در آن قرن‏های تاریک به شمار می‏آیند.غربی‏ها برای شوالیه‏ها و شرقی‏ها برای سامورایی‏ها چه‏ها که نمی‏کنند تا آن‏جا کودک و نوجوان ایرانی آرزو می‏کند به جای‏ آن‏ها بود،آن‏وقت نهضت جوانمردان ایرانی چون وتبسته به عرفان‏ و تصوف است باید فراموش گردد.

انتقاد کرده‏اند که اقلیتی در میان صوفیه بوده‏اند که از عرفان و تصوف سوء استفاده کرده و دکان مردم‏فریبی گشوده‏اند.می‏پرسیم‏ جایی را سراغ داری که مورد سوء استفاده قرار نگرفته باشد؟حتا پیامبران هم در کنار خود پیامبران دروغین(متنبی)داشته‏اند.هرچه‏ اصیل باشد،نسخه‏ی تقلبی هم پیدا می‏کند،اما مقایسه با دیگر زمینه‏ها بویژه علوم و دانش‏های جدید،سوء استفاده‏هایی که در حوزه‏ی عرفان بوده بسیار اندک و نزدیک به صفر است.مهم این‏ است که عرفا و صوفیه از ابتدا بزرگ‏ترین منتقد این جریان‏های‏ انحرافی بوده و در همه‏ی آثار خود به روشنگری در این زمینه‏ پرداخته‏اند.

بهترین دلیل بر حقانیت عرفان و مردمی بودن آن،این است که‏ حکومت‏ها و شریعت‏مداران وابسته به آن‏ها همواره از عرفان و نفوذ آن در مردم وحشت داشته و فتوای قتل،شکنجه،زندان و نفی بلد شامل عرفان و صوفیه بوده است.شهادت حلاج،عین القضات و سهروردی و دیگر بزرگان این راه پرخون،که انگیزه‏ی سیاسی در کنار انگیزه‏ی عقیدتی در آن‏ها قابل انکار نیست،دلیل بر صحت‏ این گفته است.اگر در دوران شکست‏های سیاسی مردم به عرفان‏ پناه برده‏اند،دلیل بر ضعف عرفان نیست.نباید به جای سرزنش‏ عاملان این شکست‏ها،عرفان را محاکمه نمود!مردم پناهی غیر از حقیقیت نمی‏دیده‏اند و به جایی می‏رفته‏اند که آن‏ها را گرامی‏ می‏داشته‏اند.پس عرفان تخدیرکننده نبوده و نیست،زندگی عرفا و صوفیه شاهد بر این مطلب است و همین طور سرشماری از معماران، خطاطان،شاعران و هنرمندان ایران و اسلام که روشن می‏گرداند، اکثریت آن‏ها از عرفا و صوفیه یا وابستگان آن‏ها بوده‏اند.همان‏طور که عمده‏ی گسترش و پیشرفت اسلامی در شرق مدیون تبلیغ عرفا و صوفیه می‏باشد که نه با زور بلکه با نمایش منش عرفانی،اسلام‏ را تا دورترین مناطق چین به پیش برند و با زبان عرفان که‏ بین المللی‏ست دل‏های فراوانی را شکار کرده و می‏کنند:

دل به دست‏آور که حج اکبر است‏ از هزاران کعبه یک دل بهتر است

شاهد دیگر تاریخ خانقاه است که محل خدمت به مردم بوده و در زمان جنگ و صلح پذیرای مردم بی‏پناه بوده است.در جریان‏های‏ سیاسی معاصر هم عرفا و صوفیه شرکت نموده‏اند،چنان‏که در مشروطیت،شخصیت‏هایی چون ظهیر الدوله و حاج نایب صدر صاحب طارئق الحقایق به دفاع از مشروطیت و حقوق مردم‏ برخاستند.

همواره از رابطه‏ی مریدی و مرادی و استبداد در آن ایراد می‏گیرند،درحالی‏که این مطلب از اجزای ذاتی عرفان و تصوف‏ نیست و شاخه‏هایی از صوفیه به آن اعتقاد ندارند و گاهی اویسی‏ نامیده می‏شوند.رابطه‏ی مرید و مراد مانند شاگرد و استاد از بهترین‏ وسایل انتقال دانسته‏ها و تجربیات به نسل جدید است و راه‏های‏ رفته را از نو طی نمی‏کنند و بدون این وسیله هیچ دانشی پیشرفت‏ نمی‏کرد.البته این رابطه همیشگی نیست تا ایرادی داشته باشد، بلکه موقتی و برای دوران خاصی از زندگی سالک است.در مکتب‏ عشق نیز گفته شده که:لا شیخ ابلغ من العشق.اگر به عارف‏ وسیله‏ی بهتری ارائه شود بدون تعصب خواهد پذیرفت.

ادعای عجیبی شده بود که«عرفان مکتبی بدبینانه است»! اصلی‏ترین آموزه‏ی عرفان خوش‏بینی و شادمانی‏ست.

عارف به جهان خرّم از آن است که جهان خرّم از اوست به‏ گفته‏ی مولانا:

عارفان ز آغاز گشته هوشمند از غم و احوال آخر فارغند خوف طی شد جملگی امید شد نور گشت و تابع خورشید شد

عارف از استبداد به دور است زیرا نه بنده و نه خداوند کسی‏ست‏ و رابطه‏ی مرید و مرادی را با این حدود می‏پذیرد:

مطرب عشق این زنده وقت سماع‏ بندگی بند و خداوندی صُداع

در عرفان هیچ‏کس مطلق نیست و اطاعت کورکورانه در آن جایی ندارد و باید از سرسپردگی پرهیز نمود:

آن‏که گوید جمله حق است ابلهی‏ست‏ و آن که گوید جمله باطل آن شقی‏ست

عرفان،خواهی نخواهی،جهانگیر خواهد شد چون اندیشه‏هایی‏ برتر ارائه می‏دهد و همه را به عشق و محبت فرا می‏خواند.

چنان‏که در اسرار التوحید می‏خوانید:«ما را نه بر کیسه بند است‏ و نه با کسی جنگ».و شعار آن‏ها این است:

من آن را آدمی دانم که دارد سیرت نیکو مرا چه مصلحت با آن که این گبرست آن ترسا

انتقادهای طرح شده را با این جملات از عزیز نسفی(متولد 596 ق)در کتاب انسان الکامل(ص 6)پاسخ می‏دهیم:«انسان‏ کامل هیچ طاعتی بهتر از آن ندید که عالم را راست کند و راستی را در میان خلق پیدا کند و عادات و رسوم بد از میان خلق بردارد و قاعده و قانون نیک در میان میدم نهد و مردم را به خدای خوانده و از عظمت و بزرگواری و یگانگی خدای،مردم را خبر دهد و مدح‏ آخرت بسیار گوید».